

تفاوت معنای متافیزیکی که آقای دکتر دینانی می‌فهمند و بر آن تأکید دارند با معنای متافیزیکی که هایدگر می‌گوید و آن را انکار می‌کند

شماره پرسش: ۹۶۱۲

تاریخ ارسال پرسش: ۱۳۹۳/۵/۱۶ ۰۵:۰۰:۰۰

متن پرسش

سلام بر استاد عزیز: در برنامه ی معرفت صحبت از هایدگر شد که جناب آقای دینانی در نقد هایدگر بحثی در مورد متافیزیک داشتند که برای حقیر سوالاتی ایجاد کرد - بنده نظر جناب دینانی را می گذارم لطفا (نقدا یا اثباتا) در مورد بیانات ایشان که نقد هایدگر و همفکرانشان را داشتند نظرتان را بفرمایید، چرا که ایشان به نحوی شما و مبانیتان را هم نقد کردند: اینها که نقد متافیزیک می کنند خود حرفهایشان متافیزیکی است من گمان می کنم اینها متافیزیک را نفهمیده اند «متا» یعنی «بعد» و متافیزیک یعنی بعد از فیزیک که آن را مابعدالطبیعه یعنی بعد از طبیعت نیز معنی کرده اند - اما این «بعد» بد تفسیر شده است یعنی گمان می کنند از یک جایی فیزیک تمام می شود و بعدش متافیزیک است که این غلط فاحش است. بین فیزیک و متافیزیک مرزی وجود ندارد دینی تر بگویم مرزی خدا و مخلوق را جدا نمی کند. مردم گمان می کنند تا یک مرزی مرز مخلوقات است و بعد می شود خدا و این کفر است. ما تا مرز قایل شویم هم خدا را محدود کرده ایم هم عالم را - خدا مرز ندارد، متافیزیک هم مرز ندارد. متافیزیک همه جا حضور دارد، ما اگر لب بر لب برداریم متافیزیک است، شما یک کلمه نمی توانی حرف بزنی مگر اینکه متافیزیک در آن باشد هر کلمه ای که حرف بزنی «معنی کلی» در آن است. مثلا اگر بگوییم «استاد» ما از آن شخص معینی مورد نظر نداریم بلکه یک معنی کلی مورد نظر داریم و کلی در فیزیک وجود ندارد پس متافیزیک است ما لفظی را که می گوییم در واقع معنیش را اراده می کنیم و معنی است که در خارج است - ما اگر تمام عالم فیزیک را بگردیم به معنی می رسیم هر لفظ که می گوییم معنی دارد و این معنی متافیزیک است، یعنی کلی است و کلی در فیزیک وجود ندارد متافیزیک محیط بر فیزیک است و فیزیک محاط بر متافیزیک - اصلا کجا هست که متافیزیک نباشد؟ من نمی دانم این فیلسوفانی که می گویند متافیزیک تاریخ انحطاط است یعنی چه؟ - مثلا خود فیزیک معنی دارد اما معنای فیزیک را با میکروسکب نمی شود دید بلکه ما امور فیزیکی را می بینیم نه معنایش را پس خود فیزیک اگر معنا دارد آن معنا متافیزیک است - فیزیکی وجود ندارد اگر متافیزیک نباشد - معنی پیر شدنی نیست و معنی یعنی همان متافیزیک و متافیزیک مرز ندارد همه جا هست و با آگاهی است که می شود به متا فیزیک رسید. تشکر

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: از استاد عزیزی مثل دکتر دینانی انتظار هست که با سایر متفکران همدلی

کنند و وقتی عمق سخن آنان را فهمیدند به نقد آن پردازند. این را هرکس کوچک‌ترین دقت را در سخن هایدگر داشته باشد می‌فهمد سخن هایدگر در دوگانگی فیزیک از متافیزیک نیست تا جدایی خدا و مخلوق پیش آید. بحث هایدگر در بحث متافیزیک، موضوع مستور شدن «وجود» و متوقف شدن در مفهوم است، و این یک تفکر است و چیزی بالاتر از آن که استاد دینانی متذکر آن می‌باشند و می‌گویند در هر کلمه‌ای نظر به مفهوم کلی مد نظر است. بحث در مورد این عقل نیست. آن‌هایی که متوجه نظر هایدگر شده‌اند این حرف‌ها را به‌خوبی می‌فهمند، بحث بر سر نحوه‌ی هستی پدیده‌ها است و پروایی که باید در نسبت با «وجود» پیدا کرد و نسبت خود را با خود تصحیح نمود. طرح پرسش از نسبت انسان با «وجود»، دست‌آورد تفکر فلسفی هایدگر است و آقای دکتر دینانی باید در فضایی دیگر با این تفکر روبه‌رو شوند. اصل و اساس تحول در عوالم انسانی در درون انسان و در نسبت آن با وجود ظهور می‌کند و این ضرورت تاریخی است که ما در آن به‌سر می‌بریم. بی‌توجهی به این نکته ما را در تفکر متوقف می‌کند. جستجوی وطن در تفکر هایدگر، در پی پرسش از وجود شکل می‌گیرد و از این راه به جای فهم خدا، انس با خدا گشوده می‌شود. زیرا وقتی نظر به وجود پیش آمد، این وجود است که ما را مورد خطاب قرار می‌دهد و نسیم نفحات خود را در روزگار و دهر ما به وزیدن در می‌آورد. هایدگر با پرسش از وجود می‌خواهد از متافیزیک به معنای توقف در مفاهیم بگذرد تا انسان در معرض تجلیات وجود قرار گیرد و پدیده‌ها برایش شکوفا شوند. به همین جهت باید گفت پرسش هایدگر از حقیقت وجود است که به یک معنا به «دازین» می‌انجامد که از نسبت وجود و ذات انسان سخن می‌گوید و معنای «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» به زیبایی تمام ظهور می‌کند زیرا نقطه‌ی آغاز بحث وجود و بستر تأمل در وجود، ذات انسان است. از آقای دکتر دینانی تعجب می‌کنم که چگونه می‌گویند: این‌ها که متافیزیک را نقد می‌کنند، متافیزیک را نفهمیده‌اند تا آن‌جا که گمان می‌کنند منتقدین متافیزیک، خدا و خلق را طوری جدا کرده‌اند که خدا محدود شده. غافل از این‌که در عبور از متافیزیک است که مقام جمع بین تشبیه و تنزیه ظهور می‌کند. هایدگر در عین آن‌که معتقد است متافیزیک تاریخ ما است و بدون دانستن این تاریخ ما چیزی از خود نمی‌دانیم، او تاریخ متافیزیک را از افق «وجود» می‌نگرد و از این جهت معتقد است حقیقت وجود، خود را از چشم متافیزیک پنهان می‌دارد و معتقد است این پنهان‌ماندن «وجود»، اساس متافیزیک بوده و متافیزیک با همین پنهان‌ماندن «وجود»، تعین یافته و بنده معتقد ملاصدرا از آن جهت که بحث تشکیکی بودن «وجود» را مطرح کرد، ادامه‌ی فلسفه‌ی مشاء و اشراق نیست، بلکه بازخوانی تفکر متافیزیکی دوران گذشته است که باید در موقعی مناسب از آن سخن گفت. این سخنان را عرض نکردم تا جایگاه استاد ارزشمندی مثل آقای دکتر دینانی فرو کاسته شود، بلکه خواستم به این بهانه چشم خوانندگان عزیز را به نگاه‌های دیگری که در آینده‌ی تاریخ خود به آن‌ها نیاز داریم، انداخته باشم. ملاحظه می‌فرمایید که تفاوت معنای متافیزیکی که آقای دکتر دینانی می‌فهمند و بر آن تأکید دارند با معنای متافیزیکی که هایدگر می‌گوید و آن را نفی می‌کند، از زمین تا آسمان است و معنای هم‌دلی با هایدگر به آن است که

بفهمیم او چه می‌گوید تا همچون مرحوم دکتر فردید راهی از تفکر را به روی نسل خود بگشاییم بدون آن‌که کار ارزشمند امثال آقای دکتر دینانی را در رجوع به متون عرفانی زیر پا بگذاریم. موفق باشید